

بررسی و نقد آراء وهابیت در انتساب عنوان شرک به شیعه از منظر قرآن کریم



دکتر سید ابوالفضل سجادی^۱
مهدی آشناور^۲

چکیده

وهابیت، مذهب جدیدی است که هدف ظاهری آن عبارت است از اخلاص در توحید و جنگ با شرک و بت پرستی، ولی واقعیت این هدف را تأیید نمی‌کند. وهابیان قائل به جنگ با دیگر فریق و مذاهب اسلامی هستند و با استناد به آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (توبه، ۲۹) مدعی‌اند که این فریق و مذاهب یا باید به آئین وهابیت در آیند و یا جزیه دهند. آنان مخالفان خود را متهم به کفر و شرک می‌کنند جان، مال و ناموس بقیه را حلال می‌دانند. از دیدگاه وهابیان، مرتکب کبیره کافر است و هر کس

۱- استادیار دانشگاه اراک

نشانی الکترونیکی: a-sajady@araku.ac.ir

۲- کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

نشانی الکترونیکی: m-ashnavar@araku.ac.ir

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۴/۱۶

* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۶/۲

از آنان در جنگ کشته شود، به بهشت می‌رود. وهابیان، آیات قرآنی وارده پیرامون شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می‌کنند. در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی «شرک»، «توحید» و «کفر» ضمن بیان ادعای وهابیت و استدلال‌های آنان، با استناد به قرآن کریم و کتاب‌های معتبر اهل سنت و مورد قبول وهابیت، به نقد و بررسی مبانی آن‌ها پرداخته و به این نتیجه رسیده‌ایم که بسیاری از عقاید و فعالیت‌های این گروه بر پایه مغالطه واقع شده است.

کلید واژه‌ها: قرآن، روایات، شرک، وهابیت، شیعه



مقدمه

یکی از حربه‌ها و روش‌های مقابله با اسلام و رخنه در صفوف مسلمانان تحریف حقایق دین و واژگونه کردن اهداف و مقاصد نهایی تعالیم مقدس اسلام می‌باشد. این حربه و ترفند در قالب ساختن و پروردن فرقه‌های جدید برای قشرهایی از مسلمانان در مناطق و محدوده‌های مناسب و سپس ترویج و گسترش آن در جهان اسلام چهره می‌نماید! «وهابیت» یکی از این فرقه‌های ساختگی است که با مهارت تمام توسط استعمار بنیان نهاده شد. (قریب گرکانی، ۱۷۷)

اهدافی که استعمارگران از ساختن مسلک وهابیت دنبال می‌کردند، عبارت بود از: بدعت‌گذاری در دین با تحریف حقایق و احکام اسلامی، خنثی کردن تعالیمی چون جهاد و مبارزه، بی‌رنگ کردن وجهه سیاسی و اجتماعی اسلام و خلاصه کردن دین و دین‌باوری در نماز و ذکر و عبادت، ناموجه جلوه دادن تجمع در اماکن مقدسه و زیارتگاه‌ها به عنوان یکی از نمودها و پایگاه‌های وحدت و قدرت سیاسی مسلمانان و تخریب آن‌ها به عنوان مظاهر شرک و گمراهی. (فتح آبادی، ۱۳۷۵)

پیشینه

درباره پیشینه این بحث باید گفت این موضوع به طور کامل و شفاف بررسی و نقد نشده است؛ در برخی از کتاب‌ها و مقالات تنها اشاره‌ای به این بحث شده است. از کسانی که به تفصیل به این بحث پرداخته، «حسن السقاف» است. او در کتاب «شرح العقیده الطحاویة» به تفصیل این مبنای وهابی را به نقد کشیده است. همچنین شیخ جعفر سبحانی درباره این موضوع کتابی با عنوان «التوحید و الشرک فی القرآن الکریم» نگاشته که در آن مبانی اندیشه وهابی را مورد ارزیابی قرار داده است. باید توجه داشت که با پیشرفت علوم و ارتباطات، مذهب تشیع، ضمن ترویج آراء و اندیشه‌های الهی خود از حالت دفاعی در آمده، با نقادی و طرح سؤالات اساسی مذهبی ساختگی چون وهابیت را در چالش فکری قرار داده است.

مفهوم‌شناسی شرک و کفر در نظر وهابیان

خطرناک‌ترین چیزی که ابن تیمیه، بنیانگذار فکری وهابیت، در آغاز دعوت خویش

مطرح ساخت، متهم ساختن مسلمان به کفر و شرک بود. او رسماً اعلام کرد: هر کس کنار قبر پیامبر (ص) یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان حاجت بخواهد، مشرک است. پس واجب است چنین شخصی را وادار به توبه کنند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود: «من یأتی إلی قبرِ نبیٍّ أو صالحٍ و یسأله حاجته و یستنجده... فهذا شرک صریح، یجب أن یُستتابَ صاحبُه، فإن تابَ و إلا قُتل». (ابن تیمیه، ۱۵۶) وهابیان، شرک را به سه گونه تقسیم می کنند:

یک گونه «شرک در ربوبیت» است که خود دو بخش می پذیرد: «شرک تعطیل» که کسانی چون فلاسفه، عرفا، غلات جهمیه و قرامطه در ذیل آن قرار می گیرند و این، بدترین انواع شرک است. (سلیمان بن عبد الله بن محمد، ۲۷) و «شرک بدون تعطیل» که کسانی چون نصاری و مجوس و همچنین «غلات قبر پرست!» که برای روح اولیا توان تصرف قائل اند را شامل می شود. (سلیمان بن عبد الله بن محمد، ۲۸)

گونه دیگر شرک در توحید اسماء و صفات است که شامل تشبیه خالق به مخلوق می شود! گونه سوم شرک در توحید عبادت است که به دو نوع تقسیم می شود: یک نوع آنکه کسی یا چیزی غیر خدا را بخوانند و از او مانند خدا طلب شفاعت نمایند و نسبت به او مانند خدا خوف و رجا داشته باشند و این نوع، شرک اکبر است. نوع دیگر، شرک اصغر است که به ریا و خودنمایی و مانند آن اطلاق می شود. (سلیمان بن عبد الله بن محمد، ۲۹-۲۸) تردیدی نیست که «شرک» نیز مانند توحید مفهومی کاملاً مشخص و تعریفی روشن و بی ابهام دارد و آن همانا شریک دانستن مخلوقی با خداوند یکتا در آفرینش، تشریح و تدبیر جهانیان است؛ چیزی که دامن عموم مسلمانان از آن پاک و پیراسته می باشد. (علی بابایی آریا، ۲۱؛ سید حسین دشتی، ۸۶۳/۳؛ غلامحسین مصاحب، ۲/۴۶۶؛ بهاء الدین خرمشاهی، ۲۹۸)

۱. **توحید ربوبی:** عبد الوهاب در نامه‌ای به عبدالله بن سحیم می نویسد: «توحید ربوبی آن است که خداوند سبحان، در خلق و تدبیر از ملائکه و انبیا و موجودات دیگر متفرد است؛ و این حقی انکارناپذیر است. اما انسان با این اعتقاد مسلمان نمی شود؛ چرا که اکثر مردم نسبت به این مسئله معترفند. (سعید، ۷۹) آنگونه که در قرآن آمده است: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (عنکبوت، ۶۱)؛ «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»



(یونس، ۳۱)». (سعید، ۷۹) در حقیقت توحید ربوبی، وحدت و یگانگی خداوند در عمل، خلق، تدبیر و تصرفات است. (یاسینی، ۳۳)

۲. **توحید الوهی**: محمد بن عبدالوهاب توحید الوهی را اینگونه شرح می‌دهد: «توحید الوهیت آن است که جز خدا پرستیده نشود، نه هیچ ملک مقرب و نه هیچ نبی مرسل. در زمان بعثت پیامبر (ص) نیز مردم جاهلی چیزهایی را همراه با خدا می‌پرستیدند. از جمله کسانی بودند که بت‌ها را می‌پرستیدند، یا عیسی و ملائکه را عبادت می‌کردند و پیامبر آن‌ها را از این اعمال نهی کرد و به آنان ابلاغ کرد که خداوند او را فرستاده تا تنها «الله» را به یگانگی بپرستند و هیچ کس را جز او نخوانند. پس هر کس از او اطاعت کند و خدا را یگانه شمارد، ناچار شهادت داده است که خدایی جز الله نیست». (سعید، ۸۰-۷۹) توحید الوهی آن است که تمامی صور عبادت انسان باید مختص خدا باشد. محمد (ص) شایسته عبادت نیست، بلکه رسولی است که باید تبعیت شود. (یاسینی، ۳۳)

۳. **توحید اسماء و صفات**: این قسم از توحید با خصوصیات و صفات خداوند سرو کار دارد و در بردارنده اعتقاد به صفات خداوند می‌باشد که در قرآن آمده است. مانند: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (فاتحه، ۱) «وَاحِدٌ» (ابراهیم، ۵۲؛ کهف، ۱۰؛ انبیا، ۱۰۸؛...) «أَحَدٌ» (اخلاص، ۱)، «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (یونس، ۵)، «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى». (یونس، ۵)

به عقیده محمد بن عبدالوهاب، مرز شرک و توحید، ورود به حیطة توحید الوهی است: «مشرکینی که به دست پیامبر (ص) به قتل رسیدند، به توحید ربوبی اقرار کرده بودند... و رسول الله (ص) آنان را به خاطر عدم اعتقاد به توحید الوهی کشت؛ چرا که انسان با توحید ربوبی مسلمان نمی‌شود مگر آنکه همراه توحید الوهی شود» (حسین خَلَف، ۱۷۲). «البتّه توحید الوهی و ربوبی هم ممکن است به صورت جداگانه ذکر شوند و هم ممکن است در هم ادغام شوند. مثلاً در آیات «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (حج، ۴۰)، «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ» (انعام، ۱۶۴) و «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (احقاف، ۱۳) ربوبیت همان الوهیت است» (سعید، ۹۳-۹۲).

پس از این سخنان، محمد بن عبدالوهاب چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «کسانی که به انبیا و اولیا متوسل می‌شوند، از آنان شفاعت می‌جویند و هنگام سختی‌ها آنان را می‌خوانند، در واقع عبادت کنندگان و پرستندگان همان انبیا و اولیا هستند... در توحید ربوبی این

افراد خللی وارد نشده، اما توحید الوهی آنان از بین رفته؛ زیرا آنان عبادت مختص خدا را ترک کردند. و این مسئله در مورد زوّار قبور و متوسلان به آن‌ها که چیزی را از آن‌ها درخواست می‌کنند که جز خدا بر آن قادر نیست نیز صادق است». (مرزوق، ۹۷)

وی در نامه دیگری چنین می‌نویسد: «اینان از شرک نهی نمی‌کنند و به توحید امر نمی‌کنند، توحید آنان در حرف و گفتار است و نه در عمل و عبادت. توحیدی که رسولان آن را آوردند، جز در سایه توحید خالصانه میسر نمی‌شود، توحیدی که عبادت را تنها برای خدا در نظر داشته باشد بدون هیچ شریکی و این چیزی است که آن‌ها (متوسلان به انبیاء) نمی‌دانند». (حسین خَلَف، ۱۸۹-۱۸۸، در نامه به احمد بن عبدالکریم) و از همین جا است که پای تکفیر مسلمانان و مساوی قرار دادن توسل و استغاثه با شرک به میان کشیده می‌شود. وهابیان در مورد صفات خداوند، به ظاهر نصوص (کتاب و سنت) بسنده می‌کنند و تفسیر و تأویل آیات را نمی‌پذیرند. حتی تأویل را کفر و کذب به خدا و رسول می‌دانند. البته تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقان را نیز قبول ندارند. از این رو است که آیاتی چون «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (مائده، ۶۴)، «وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (هود، ۳۷)، «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر، ۲۲) و... را حمل بر ظاهر کرده و خدا را دارای اعضا می‌دانند و نشستن، ایستادن، خندیدن و صحبت کردن را در مورد خداوند صادق می‌دانند.

وهابیان در این مورد نیز آرای ابن تیمیه (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۷۹) را پذیرفته‌اند. به اعتقاد ابن تیمیه، هیچ یک از این آیات تأویل بردار نیستند، اما البته برای اجتناب از تشبیه و تجسیم باید گفت کیفیت صفات به همان دلیل که خود قرآن فرموده «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری، ۱۱) مجهول است.

فقیه‌ی در کتاب «وهابیان» ذیل عنوان موحد کیست؟ این گونه می‌نویسد: «به نظر وهابی‌ها هیچ انسانی نه موحد است و نه مسلمان، مگر اینکه اموری را ترک کند، از جمله:

۱. به وسیله هیچ یک از رسولان و اولیاء پروردگار به خداوند توسل نجوید و هرگاه اقدام به این کار کند و بگوید: ای خدا! توسط پیامبرت محمد (ص) به تو متوسل می‌شوم که مرا مشمول رحمت خود قرار دهی، اینگونه افراد در راه شرک گام نهاده و مشرک می‌باشند.



۲. زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا (ص) نزدیک نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارند و در آنجا دعا نخوانند و نماز نگذارند و ساختمان و مسجد بر روی قبر نسازند. ۳. از پیامبر (ص) طلب نکنند اگر چه پروردگار، حق شفاعت را به پیامبر اکرم (ص) داده است ولی از طلب آن نهی فرموده است. بر مسلمانان جایز است که بگویند: «یا الله! اشفع لی محمدا»: «پروردگارا! محمد (ص) را شفیع من قرار ده» ولی روا نیست که بگوید: «یا محمدا! (ص) اشفع لی عندالله».

و کسی که از پیامبر طلب شفاعت کند، مانند این است که از بت‌ها شفاعت خواسته باشد.

۴. باید هرگز به رسول خدا (ص) سوگند یاد نکند و او را ندا ننماید (یا محمد) و آن حضرت را با عبارت «سیدنا» توصیف نکند و الفاظی از قبیل: بحق محمد و... بر زبان جاری نسازد. (فقیهی، ۱۴۱ و ۱۴۲)

زمانی که محمد بن عبد الوهاب به توحید دعوت می‌کرد هر کس (توحیدی را که او می‌گفت) قبول می‌کرد خون و مالش سالم می‌ماند و گرنه خون و مالش حلال و مباح بود، جنگ‌هایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد از قبیل یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق می‌کردند، بر همین پایه و اساس بود. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر ایشان حلال بود. اگر می‌توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و الا به غنایمی که به دست آورده بودند، اکتفا می‌کردند. (حافظ وهبه، ۳۴۱) و کسانی که اظهار اطاعت می‌نمودند، باید به پذیرفتن دین خدا و رسول (آن طور که شیخ محمد می‌گفت) با او بیعت می‌کردند و اگر با او به مقابله بر می‌خواستند، باید کشته می‌شدند و اموالشان تقسیم می‌شد؛ طبق این رویه از اهالی یک قریه در مشرق احساء، به نام فصول، سیصد مرد را به قتل رساندند و اموالشان را به غنیمت بردند و در ناحیه غریمیل نزدیک احساء به همین نحو رفتار کردند. (صلاح الدین مختار، ۵/۱)

بررسی

وهابی‌ها، این گروه تندرو، به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می‌کند و با آن‌ها هم عقیده نمی‌شود، او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می‌کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می‌شوند و

او را از دم تیغ می‌گذرانند؛ در حالی که این عمل آن‌ها بر خلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا» (نساء، ۹۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، مگویید تو مؤمن نیستی».

منشأً تهمت شرک به شیعه، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته‌اند: صدا زدن و خواندن اموات شرک و کفر است: «و دعا الاموات... من الشرك بالله و الكفر به». (ابن تیمیه، ۱۲؛ عبدالله بن باز، ۱۸) این سخن باطل است؛ زیرا ملاک اسلام و مسلمان بودن تنها گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد، مسلمان است و جان و مالش محترم می‌باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی‌شود. همچنان که روایتی از حضرت رسول (ص) در صحیح بخاری آمده که:

حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ حَمِيدِ الطَّوِيلِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَإِذَا قَالُوهَا وَصَلُوا صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (البخاری محمد بن اسماعیل، ۱/۳۰۳؛ عبد الرحمن بن قدامه، ۱۰/۳۷۱؛ البهوتی، ۳/۳۶ و ۳۶؛ ابن الأشعث السجستانی، ۱/۵۶۹؛ الثعلبی، ۲/۹۳؛ مسلم بن حجاج، ۱/۳۸)

«رسول الله (ص) فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لا اله الا الله» پس کسی که «لا اله الا الله» گفت، مال و جانش مصون است مگر کاری کند که مستحق مجازات شود [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه]. و حساب او با خدا است».

وهابیان با مغالطه، شیعه را مشرک و بت پرست معرفی می‌کنند و به آیه ۳ سوره زمر استناد می‌کنند و می‌گویند: شما شیعیان که می‌گویید ما ائمه را واسطه قرار می‌دهیم مشرکان نیز بت‌ها را واسطه قرار می‌دانند.

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر، ۳).

«آگاه باشید آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آن‌ها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم. البته خدا میان آنان در باره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است، هدایت نمی‌کند».

جواب آن‌ها را خود آیه داده است و فرق مشرکان را با شیعه با جمله «و ما نعبدهم» بیان فرموده است؛ زیرا می‌فرماید: مشرکان بت‌ها را «عبادت» می‌کرده‌اند و شرک آن‌ها به جهت عبادت کردن بت‌ها بوده است. ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت نمی‌کنند. در فقه شیعه همه اعمال باید با نیت «قربةً الی الله» باشد، مثلاً نماز باید «قربةً الی الله» خوانده شود و الا باطل است. روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات باید به قصد قربةً الی الله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

برای نمونه در شرط هشتم از شروط وضو در فقه شیعه، کلیه مراجع شیعی قصد قربت را شرط کرده‌اند: «**حضرت امام خمینی**: آن که به قصد قربت یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است. **زنجانی**: برای خداوند عالم. **سیستانی**: آنکه به قصد قربت وضو بگیرد و کافی است به قصد امتثال امر خداوند باشد. **بهجت** (مساله ۲۸۵): به قصد قربت وضو بگیرد. **مکارم**: آن است که وضو را به قصد قربت یعنی برای خدا انجام دهد، بنابراین اگر به قصد ریا و خودنمایی یا برای خنک شدن بدن و مانند آن بگیرد، باطل است، ولی اگر تصمیم قطعی دارد که برای اطاعت فرمان خدا وضو بگیرد در ضمن می‌داند خنک هم می‌شود، ضرری ندارد و سایر مراجع عظام...».

معیار شرک

معیار شرک چیست؟ و آیا می‌توان به سادگی هر کسی را مشرک دانست؟ برای رسیدن به پاسخ مناسب برای چنین سؤالاتی کافی است روایاتی که در منابع خود اهل سنت آمده، بررسی شود؛ برای نمونه: بخاری در خصوص شرک و عدم شرک اشخاص و اینکه معیار مسلمان شدن چیست، از پیامبر (ص) نقل کرده است: «قال رسول الله (ص) امرت أن اقاتل الناس حتى يقولوا: «لا اله الا الله» عصم منی ماله و نفسه الا بحقه و حسابہ علی

اللّه» (بخاری، ۳۹۲/۱). همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول الله (ص) آمده است. (مسلم بن حجاج، ۱/۱۳۴ و ۱۳۵).

ثانیاً در صحیح بخاری آمده است: پیامبر خدا (ص) در روز بدر دستور داد تا ۲۴ نفر از بزرگان قریش را در چاهی از چاه‌های بدر بیندازند و عادت پیامبر (ص) این گونه بود که اگر بر یک قومی قالب و پیروز می‌شد، در همان جا، سه شبانه روز می‌ماند و در روز بدر نیز در روز سوم دستور داد که اسباب و اثاثیه‌اش جمع آوری شود و سپس با پای پیاده به راه افتاد و اصحابش نیز به دنبالش به راه افتادند و می‌پنداشتند که پیامبر (ص) می‌خواهد بعضی از کارهای عقب مانده‌اش را تکمیل کند تا اینکه در لُبّه چاهی که جسد مشرکان در آن انداخته شده بود، ایستاد و با ذکر نام و نام پدرشان، آنان (جسد مشرکان) را خطاب قرار داد: «ای فلانی پسر فلانی آیا خوش حال می‌شدید اگر از آل و رسولش اطاعت می‌کردید؟ ما آنچه را که پروردگارتان به ما وعده داده بود به حق یافتیم؟ آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، به حق یافتید؟» در این هنگام، عمر گفت یا رسول الله (ص) آیا اجساد را که روح و جانی ندارند، خطاب قرار می‌دهی؟ پیامبر (ص) در جواب گفت: قسم به پروردگاری که جانم در قبضه اوست، شما در شنیدن سخنانی که می‌گویم بهتر از آنان نیستید».

در این روایت که حضرت رسول (ص) با مردگان جنگ بدر صحبت می‌فرماید، عمر اعتراض می‌کند و می‌گوید با اجساد بی‌روح سخن می‌گویی؟ حضرت در جواب می‌فرماید: آن‌ها شنواتر از شمایند.

می‌بینیم که حضرت آن‌ها را صدا می‌زند و خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر الله لنا و لکم، انتم سلفنا و نحن بالاثر».

از طرفی همه مسلمانان بالاتفاق در تشهد تمام نمازهایشان می‌گویند: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله...».

اگر خطاب یا رسول الله (ص)، یا علی (ع) و مانند این‌ها شرک باشد و صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر شود، پس -العیاذ بالله- این موضوع شامل حال پیامبر (ص) در جنگ بدر نیز می‌شود. در هر حال، صدا زدن مردگان، عبادت آن‌ها نیست. البته در برخی جاها گفته‌اند که اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آن‌ها را به آن‌ها باز می‌گرداند تا جواب سلام زائران خود را بدهند.



از انس روایت شده کفر در سه حالت به شخص قابل اطلاق است؛ انس نقل می‌کند، پیامبر (ص) فرموده است: «ثلاث من أصل الإيمان الكف عن قال: لا إله إلا الله لانكفره بذنب ولا نخرجه عن الإسلام بالعمل و الجهاد ماض منذ بعثنى الله إلى أن يقاتل آخر أمتي الدجال لا يبطله جور جائر و لا عدل عادل و الإيمان بالأقدار» (عبد الرحمن بن قدامه، ۳۷۱/۱۰؛ بهوتی، ۳۶/۳ و ۳۶/۳؛ شوکانی، ۳۰/۸؛ سجستانی، ۱/۵۶۹؛ البیهقی، ۹/۱۵۶؛ موصلی، ۲۸۸/۷ - ۲۸۷؛ سیوطی، ۵۲۷/۱؛ ثعلبی، ۲/۹۳؛ سرخسی ۱/۱۶۰). سه چیز از اصل ایمان به حساب می‌آیند: (۱) هر کس کلمه شهادت بگوید نباید نسبت کفر به او بدهیم و به واسطه کردارش او را از اسلام خارج نمائیم. (۲) از روزی که خداوند پیامبر را مبعوث کرده، جهاد واجب شده است و تا زمانی که آخرین امت ایشان در برابر دجال جهاد می‌کند، ستم هیچ ستمکاری و عدالت هیچ عادل نمی‌تواند آن را باطل و از بین ببرد، (۳) ایمان به قضا و قدر الهی.

تکفیر مسلمانان مخالف نص قرآن است.

اسلام چیست؟ و مسلمان کیست؟ به چه کسی مسلمان گفته می‌شود و به تعبیر دیگر مرز ورود به جامعه اسلامی و خروج از آن چیست؟ بدون شک، کمترین درجه مسلمانان، اقرار و گواهی به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت و پیامبری خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی (ص) است، گرچه فقط زبانی باشد. با توجه به آیات ذیل می‌توان به تعریفی از اسلام و مسلمان رسید:

آیة اول: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لِّمَ تُوْمِنُوْا وَ لَكِن قَوْلُوْا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ فِي قُلُوْبِكُمْ» (حجرات، ۱۴). «عرب‌های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید: اسلام آورده‌ایم، چون هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فرو گذار نمی‌کند، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

راغب می‌نویسد: «الإسلام: الدخول في السلم، وهو أن يسلم كل واحد منهما أن يناله من ألم صاحبه»؛ اسلام یعنی ورود در امنیت و آرامش، یعنی با پذیرش توحید و رسالت از آزار دیگری محفوظ باشد. (راغب اصفهانی، ۱/۴۲۱)

طبری می‌نویسد: اسلام شهادت و گواهی به وحدانیت خدا و یکتایی پروردگار و ایمان،

سخن همراه با عمل است. (طبری، ۱۸۲/۲۶)

زمخشری می‌گوید: اسلام، ورود در امنیت و آرامش و خارج شدن از جنگیدن با مسلمانان است، که با شهادتین حاصل می‌شود، این مطلب از سخن خداوند به دست می‌آید که به گروهی از تازه مسلمان‌ها فرمود: «شما مسلمان هستید، ولی هنوز ایمان مرز دل‌های شما را فتح نکرده است». در حقیقت اقرار زبانی اگر قلب را تسخیر نکند، اسلام است و اگر زبان و دل هر دو آن را پذیرا شدند، ایمان است. چرا که ایمان اعتقادی محکم، همراه با آرامش درونی است (زمخشری، ۳۷۶/۴).

قرطبی می‌گوید: حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است، اما پذیرش اسلام یعنی باور ظاهری به آنچه پیامبر آورده است که همین مقدار برای حفظ جان کافی است. «و حقیقة الإيمان التصدیق بالقلب و أما الإسلام فقبول ما أتى به النبي (ص) فی الظاهر، وذلك یحقن الدم». (قرطبی، ۲۹۹/۱۶)

ابن کثیر گفته است: از این آیه استفاده می‌شود که ایمان، اخص از اسلام است که مذهب اهل سنت نیز همین است.

آیه ۱۴ سوره حجرات دلالت می‌کند که این اعراب منافق نبودند، بلکه مسلمانانی بودند که ایمان در قلب آنان استوار نشده بود و مقامی فراتر از آنچه داشتند، ادعا کردند و به همین جهت خداوند آنان را تأدیب نمود.

و اگر آنان منافق بودند، با آنان برخورد به عمل می‌آمد و مفتضح می‌شدند، همان گونه که با منافقان در سوره براءت به عمل آمده است؟ قال ابن کثیر: وقد استفيد من هذه الآية الکریمه: أن الإيمان أخص من الإسلام، كما هو مذهب أهل السنة والجماعة - إلى أن قال: - فدل هذا على أن هؤلاء الأعراب المذكورين فی هذه الآية ليسوا بمنافقين وإنما هم مسلمون لم يستحکم الإيمان فی قلوبهم، فادّعوا لأنفسهم مقاما أعلى مما وصلوا إليه، فأدبوا فی ذلك.

ثم قال: ولو كانوا منافقين لعنّفوا وفضحوا، كما ذکر المنافقون فی سورة براءة (ابن کثیر، ۱۶۰۷).

آیه دوم: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء، ۹۴).

سیوطی می‌نویسد: بزّار و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس نقل می‌کنند که گفت:



پیامبر اکرم (ص) گروهی را که مقدار هم در میان آنان بود، برای جنگ فرستاد، وقتی که به آن مکان و قبیله رسیدند، دیدند همه فرار کرده‌اند، مگر یک نفر که چون مال و ثروت زیادی داشته است، فرار نکرده بود تا نگاهش به جنگجویان مسلمان افتاد، شهادتین را بر زبان جاری کرد، مقدار شمشیر کشید و او را کشت. یکی از مسلمانان گفت: مردی را که گواهی به خدا داد، کشتی؟ من این کارت را به پیامبر گزارش خواهم کرد، پس از بازگشت محضر پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا (ص) یک نفر به خداوند اقرار کرد ولی مقدار او را کشت، فرمود: مقدار را صدا بزنید، فرمود: آیا کسی که لا اله الا الله گفت کشتی؟ فردای قیامت چه جوابی داری؟ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. (سیوطی، ۲۰۰/۲؛ ابن کثیر، ۵۵۲/۱؛ ابن جوزی، ۱۷۴/۲؛ هیشمی، ۹/۷).

مخالف بودن تکفیر مسلمان با سنت پیامبر اکرم (ص)

با نقل چند حدیث از زندگی و سیره پیامبر (ص) حقیقت موضوع بیشتر روشن می‌شود.

۱. بخاری از عبد الله بن عمر نقل می‌کند: رسول خدا (ص) فرمود: مأمور شده‌ام تا با مردم بجنگم تا بگویند: «أشهد أن لا اله الا الله، وأن محمداً رسول الله» و نماز را بخوانند، زکات بدهند، پس هرگاه این چنین کردند، از طرف من خون و مالشان محفوظ است، مگر حق اسلام که حسابشان بر خداست. (بخاری، ۱/ ۱۱)
۲. انس بن مالک از رسول خدا نقل می‌کند: مأمور به جنگیدن با مردم هستم تا لا اله الا الله بگویند، هرگاه آن را بر زبان جاری کردند و مانند ما نماز خواندند و رو به قبله نماز خواندند و ذبح حیوانات را مانند ما انجام دادند، خون و اموال آنان بر ما حرام می‌شود، مگر حق خدا که حسابشان بر اوست. (بخاری، ۱۰۲).
۳. میمون بن سیاه از انس بن مالک پرسید: چه چیز خون انسان و مالش را حرام می‌کند: گفت: شهادت به یگانگی خدا و رو به قبله شدن و همانند ما نماز خواندن و خوردن گوشت حیوانی که ما آن را ذبح کرده‌ایم، پس چنین کسی مسلمان است و هر حقوقی مسلمان دارد، او هم دارد. (همان، ۱۰۳)
۴. انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل می‌کند: کسی که مانند ما نماز بخواند و به طرف قبله بایستد و از گوشت ذبح شده‌اش بخورد، پس او مسلمان است و در پناه خدا

و رسول، عهد خدا را دوباره نشکنید (همان، ۱۰۲).

۵. مسلم از اسامة بن زید نقل می‌کند: پیامبر اکرم (ص) ما را به جنگ قبیله‌ای فرستاد، هنگام صبح در میان قبیله حُرْمَة از جُهینیه بودیم، مردی از افراد قبیله را تعقیب کردم، گفت: لا اله الا الله، با نیزه او را از پا در آوردم، احساس کردم که کار بدی کرده‌ام و لذا به پیامبر گزارش دادم، فرمود: آیا کسی که لا اله الا الله گفت او را کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا (ص) او برای حفظ جان و ترس از اسلحه آن را گفت. فرمود: مگر تو قلبش را شکافتی تا بدانی که صادقانه می‌گوید یا نه؟ پیامبر این سخن را مُدام تکرار می‌کرد، آرزو کردم روزی از نو مسلمان شوم. سعد بن وقاص می‌گوید: من هیچ مسلمانی را نمی‌کشم تا ذو البطین یعنی اسامه او را بکشد.

شخصی پرسید: مگر خداوند نفرموده است: بکشید کافران را تا فتنه‌ای نباشد و همه دین برای خدا باشد؟

سعد وقاص گفت: ما جنگ کردیم تا فتنه‌ای نباشد، ولی تو و یارانت جنگ می‌کنید تا فتنه باشد (مسلم، ۶۷/۱).

۶. مسلم نیز از مقداد بن اسود نقل می‌کند: به رسول خدا (ص) عرض کردم: اگر شخصی از کفار با من درگیر شود و با شمشیر یکی از دست‌هایم را قطع کند، سپس از ترس من به درختی پناه برد و بگوید: در برابر خدا تسلیم هستم. آیا پس از گفتن این سخنان او را به قتل برسانم؟ پیامبر (ص) فرمود: او را نکش، چون اگر او را کشتی، همانند تو مسلمان است قبل از کشته شدن و تو همانند او هستی قبل از گفتن شهادتین. (مسلم، ۶۶)

سیوطی در درالمنثور می‌نویسد: وقتی عقبه بن ابی معیط از سفر باز می‌گشت، غذایی تهیه می‌کرد و بزرگان قومش را دعوت می‌کرد. او با پیامبر زیاد رفت و آمد داشت. روزی از مسافرت برگشت و مردم و پیامبر (ص) را دعوت نمود. وقتی به غذا نزدیک شدند، حضرت فرمودند: من از غذای تو نمی‌خورم، مگر این که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت من بدهی. عقبه شهادتین را گفت. (سیوطی، ۶۸/۵؛ ابونعیم، ۴۷۰؛ صالحی شامی، ۴۶۸/۲؛ مقریزی، ۱۶۳/۱۲؛ زیلعی، ۴۵۸/۲).

ابن شهر آشوب می‌نویسد: ابن عباس و ضحاک در باره آیه «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ» (الفرقان، ۲۷) می‌گویند: درباره ابن ابی معیط و ابی بن خلف که با هم دوستی بسیار نزدیک داشتند، نازل شده است، هنگامی که عقبه از سفرش بازگشت، به گروه بزرگان

که پیامبر نیز در میان آن‌ها بود، غذایی داد. حضرت فرمود: من نمی‌خورم، مگر اینکه تو شهادتین را بگویی. عقبه هم شهادتین را گفت و حضرت هم از طعام او خورد. (ابن شهر آشوب، ۱۱۸)

این روایت، نشان‌دهنده این مطلب است که پیامبر (ص) نهایت تسامح را در پذیرفتن افراد درون دایره اسلام داشتند و حتی اقراری ظاهری را ملاک مسلمان شدن می‌دانستند. از سوی دیگر، کفر امری باطنی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست و صدور حکم تکفیر نسبت به یکی از مسلمانان امری بسیار خطیر است، پس چگونه می‌توان به این آسانی حکم تکفیر امت اسلامی را صادر کرد؟

از طرف دیگر، در اسلام این مسئله مورد قبول است که وقتی مجتهد یا حاکم شرع حکمی را صادر کرد و در آن باب اجتهاد نمود، اگر حکم صواب بود، آن مجتهد دارای دو اجر است و اگر دچار خطا شد، یک اجر دارد. این مطلب را علمای اهل سنت و حتی ابن تیمیه و اهل حدیث نیز قبول دارند و خود ابن تیمیه در صفحه ۱۹، جزء سوم منهج السنة این مطلب را آورده است. با استناد به این گفته‌ها، چگونه فرقه وهابی که بزرگان اهل سنت را قبول دارند، سایر طوایف مسلمان را کافر و مشرک می‌دانند و خون و ناموسشان را حلال می‌شمرند؟

بررسی عقاید وهابیت

از عقاید وهابیت که به صورت کلی می‌تواند مورد نقد و اشکال قرار بگیرد، اعتقاد خاص این فرقه در مسئله توحید در عبادت است. وهابی‌ها با داخل نمودن امور متعددی در معنای عبادت، دایره توحید در عبادت را آنقدر ضیق کرده‌اند که امکان عملی بر طبق آن را باقی نگذاشته است و در مقام عمل حتی خود آنان هم نمی‌توانند از موحدین در عبادت به شمار آیند. ابن تیمیه می‌گوید: عبادت اسم جامعی است برای هر چه خداوند آن را دوست داشته و می‌پسندد و این چیز می‌تواند در قالب گفتار باشد و می‌تواند به شکل عمل باطنی و ظاهری مثل نماز، زکات، روزه و حج، راستگویی، اداء امانت، صلّه ارحام از انسان صادر گردد. (سبحانی، ۲۵)

آنان هر عملی را که حاکی از احترام و تعظیم غیر خدا باشد، موجب شرک و کفر می‌دانند و لذا به پیروی از این عقیده، شفاعت، توسل، تبرک زیارت قبور انبیاء و اولیاء

و احترام به ارواح آنان، فرستادن صلوات با صدای بلند بر پیامبر اسلام خصوصاً در کنار قبر آن حضرت، جشن و شادی در میلادهای پیامبر و ائمه (ع) سوگواری در روزهای وفات و شهادت آنان و ساختن قبّه بر قبور مبارک آنان و هر چیز دیگری که از احترام، تعظیم، تقدس آنها چه در عمل و چه در قول حکایت بکند به اعتقاد وهابیت حرام و غیرمشروع بوده و اعتقاد به این امور و عمل به آنها را باعث شرک و کفر می‌دانند. آیت الله سبحانی در تعریف عبادت می‌گوید: عبادت دارای دو رکن است یکی اینکه عمل و فعل از خشوع و خضوع و تذلل برخوردار باشد و دوم اینکه این عمل در برابر کسی انجام بگیرد که اعتقاد به الوهیت و ربوبیت او وجود داشته است. (سبحانی، ۲۲)

این نقد کلی بر وهابیت اجتناب‌ناپذیر است و سایر اشکالات جزئی و موضوعی آنان ناشی از همین انحرافات می‌باشد.

وهابیت نماز و دعا نزد قبور را منع کرده و آن عمل را شرک و کفر دانسته است. ابن تیمیه می‌گوید: هر زمان که صحابه نزد قبر پیامبر (ص) می‌آمدند بر او سلام می‌فرستادند و وقتی قصد دعا داشتند و رو به روی قبر شریف نبوی بودند، خداوند را نمی‌خواندند، بلکه از قبر برگشته و روی خود را به طرف قبله می‌کردند و سپس خداوند را می‌خواندند؛ به همین دلیل هیچ کس از پیشوایان گذشته نگفته است که نماز نزد قبور و مشاهد اولیا مستحب است و نیز نگفته‌اند که نماز و دعا در آنجا افضل از جاهای دیگر است. (ابن تیمیه، ۱۵۹)

اول: عموم روایتی که نماز و دعا را در هر مکانی جایز می‌داند، بر جواز نماز و دعا نزد قبر پیامبر (ص) و قبور انبیا و صالحان نیز دلالت می‌کند. لذا حکم به جواز به جهت آن عمومات و اطلاقات است.

دوم: آنچه از دین فهمیده می‌شود این است که نماز و دعا و حتی مطلق عبادات در هر مکانی که شرف و احترامش از شرع رسیده باشد، رجحان دارد. از طرفی شرف هر مکان به کسی است که در آن مکان قرار دارد و شرف و احترام قبر به آن جسد مبارک و پاکی است که در آن جای گرفته است. آیا از نظر شرع قبر پیامبر (ص) شرفی ندارد؟ سوم: سیره حضرت زهرا (س) بر خلاف رأی وهابیت است. او قبر عمویش حمزه را در هر روز جمعه زیارت می‌کرد و در کنار آن نماز می‌گزارد و گریه می‌کرد (صنعانی، ۵۷۴/۳؛ حاکم نیشابوری، ۳۷۷/۱؛ بیهقی، ۴/۱۳۱). گفتنی است حضرت زهرا (س) هم



از بزرگان صحابه به شمار می‌آید، هم معصوم است. چهارم: سیرهٔ مسلمین از زمان رسول خدا (ص) تاکنون بر این امر بوده که به دعا و نماز نزد قبور صالحان و مؤمنان می‌پرداختند. طبری می‌گوید: وقتی عمر با اصحابش برای انجام حج خارج شد، پیرمردی به او استغاثه کرد. وقتی عمر از حج بر می‌گشت، در منزلگاه (ابواء) از آن پیرمرد خبر گرفت و فهمید که آن پیرمرد در گذشته است. طبری می‌گوید: گویا عمر را می‌بینم که وقتی این خبر را شنید، از جای برخاست و با گام‌های بلند به سوی قبر رفت، سپس نماز بر او گزارد و قبر را در آغوش گرفت و گریست. (طبری، ۲/ ۲۳۰)

نتیجه‌گیری

بنابراین همانطور که آیات و روایات مورد استناد وهابیان، مورد بررسی قرار گرفت، مشخص شد که دلایل و مستنداتشان سست است. آن‌ها به آیات و روایاتی استناد کرده‌اند که خود آن آیات و روایات ناقض ادعای آن‌هاست و آن‌ها سعی می‌کنند با مغالطه، نظرات و اعتقادات خود را بر دیگر مسلمانان تحمیل کنند. لذا کسانی را که اعتقادات آن‌ها را قبول نکنند، مشرک و مهدور الدم می‌دانند و از آن‌جا که در برخی موارد با اهل سنت مشترکاتی دارند، بیشترین توجهشان به شیعه می‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، اجتماع الجیوش الاسلامیه، بیروت، دارالکتب العلمیه بی تا
۳. مقریزی، إمتاع الأسماع، تحقیق و تعلیق: محمد عبد الحمید النمیسى، بیروت، دار الکتب العلمیه ۱۴۲۰ق
۴. ابن قیم، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ق
۵. زیلعی، تخریج الأحادیث والآثار، تحقیق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد، ریاض، دار ابن خزيمة، ۱۴۱۴ق
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق
۷. ابن مرزوق، أبو حامد، التوسل بالنبی و بالصلحین، استانبول، ۱۹۸۶م/۱۴۰۷ق
۸. خَلْف، حسین، شیخ خزعل، تاریخ الجزيرة العربية فی عصر الشيخ محمد بن عبد الوهاب (حیة الشيخ محمد بن عبد الوهاب)، بیروت، ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق
۹. ثعلبی، تفسیر الثعلبی، مراجعة و تدقیق الأستاذ نظیر الساعدی، چاپ اول، بیروت - دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲م
۱۰. ابن عبد الوهاب، سلیمان بن عبد الله بن محمد، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، مکتبه الرياض الحدیثه، ۱۴۲۰ق
۱۱. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، دار الكتاب العربی، ۲۰۰۱م
۱۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق
۱۳. الجامع الصغیر، ج ۱، چاپ اول، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - ۱۴۰۱ - ۱۹۸۱ م
۱۴. وهبه، حافظ، جزيرة العرب فی القرن العشرين، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م
۱۵. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق
۱۶. یاسینی، أیمن، الدین و الدولة فی المملكة العربية السعودية، ترجمه به عربی، دکتور کمال الیازجی، دارالساقی، ۱۹۷۸م
۱۷. ابونعیم، احمد بن عبدالله، دلائل النبویه، بغداد، مکتبه النهضة، ۱۳۶۳ق
۱۸. طبری، احمد بن عبد الله، ریاض النظره فی مناقب العشرة، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۸ ق
۱۹. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق
۲۰. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۲۲ق
۲۱. زاد المعاد، ابن قیم، محمد بن ابی بکر، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ق
۲۲. ابن تیمیه الحرائی، أحمد بن عبد الحلیم، زیارة القبور و الاستنجد بالمقبور، الرياض، الإدارة العامة للطبع و الترجمة، ۱۴۱۰هـ
۲۳. امین، سعید، سیرة الامام الشيخ محمد بن عبد الوهاب، مکه، ۱۳۸۴ق
۲۴. أبی داود سجستانی، ابن الأشعث، سنن، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰م
۲۵. بیهقی، سنن الكبرى، دار الفكر، بی تا
۲۶. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، تحقیق و تعلیق: شیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علی محمد

- معوذ، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳م
۲۷. شیبانی سرخسی، محمد بن الحسن، شرح السیر الکبیر، تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد، مطبعة مصر، ۱۹۶۰م
۲۸. مقدسی، عبد الرحمن بن قدامه، الشرح الکبیر، بیروت، دار الکتب العربی للنشر والتوزیع، بی تا
۲۹. مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا
۳۰. بخاری، محمد بن اسماعیل ابراهیم، صحیح، تاشکند، ۱۳۹۴ق
۳۱. قزوینی، سید محمدحسن، فرقة وهابی و پاسخ به شبهات آن‌ها، ترجمه علی دوانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ش
۳۲. سبحانی، جعفر، فی ظلال التوحید، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۲ ق
۳۳. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق
۳۴. بهوتی، منصور بن یونس، کشاف القناع، تقدیم: کمال عبد العظیم العنانی/ تحقیق: أبو عبد الله محمد حسن إسماعیل الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق - ۱۹۹۷م
۳۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، نجف اشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۹۵۶م
۳۶. الصنعانی، عبد الرزاق، المصنف، بی جا، بی تا
۳۷. حاکم نیشابوری، المستدرک، تحقیق: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعة مزیدة بفهرس الأحادیث الشریفة، بی تا
۳۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت/ دمشق، دارالعلم/الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق
۳۹. ابن تیمیة، احمد عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، بی جا، بی تا
۴۰. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة، بولاق مصر، مطبعة کبرای امیریه، ۱۳۲۱ ق
۴۱. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله بن عبد الرحمن، تحفة الاخوان، ریاض، ۱۴۱۸ ق
۴۲. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله بن عبد الرحمن، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، جمع و اشرف محمد بن سعد الشویعر، ریاض، دارالقاسم، ۱۴۲۰ ق
۴۳. هیثمی، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م
۴۴. أبو یعلی الموصلی، مسند أبی یعلی، دار المأمون للتراث، ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م
۴۵. شوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله، نیل الأوطار، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳